چهارشنبه ۲۸ شهریور ۱۴۰۳
شماره ۴۲۳۱
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

رئیس‌جمهور آینده آمریکا باید بین حضور گسترده یا عقب‌نشینی کامل در مناطق درگیری تصمیم بگیرد

سیاست ترامپ در غرب آسیا چیست؟

انتخابات آمریکا نقطه عطفی برای نقش آمریکا در سیاست بین‌الملل است. ترامپ حرف‌های بی‌سابقه‌ای می‌زند و طرح‌هایی را دنبال می‌کند که سیاست آمریکا را به شدت تغییر می‌دهد. ورود مجدد ترامپ به کاخ سفید با این سیاست‌ها و بیانیه‌ها در صورت اجرای آن، چهره دیگری از آمریکا را از نظر سیاست داخلی، وضعیت نظامی آمریکا در منطقه اقیانوس آرام، آینده ناتو، امنیت اروپا، کمیت و کیفیت کمک‌های نظامی به اوکراین و رژیم صهیونیستی و زمان‌بندی آن مشخص خواهد کرد. با این حال، بیشتر تحلیلگران آمریکایی هنگام تحقیق و پیش‌بینی سیاست خارجی ترامپ یا بایدن، اتفاق نظر دارند که این دو، سیاست یکسانی دارند. تاکنون هیچ نشانه روشنی مبنی بر اینکه سیاست ترامپ نسبت به خاورمیانه چگونه خواهد بود وجود ندارد، به‌ویژه اینکه اگر رئیس جمهور شود، گره‌هایی پیش روی خود خواهد داشت که به‌طور مستقیم و آسان قابل حل نیست و مانند «گره گوردی» (لاینحل) هستند. خوانش‌های آکادمیک تلاش می‌کنند جهت‌گیری سیاست خارجی ترامپ را بین دکترین یا استراتژی وی پیش‌بینی کنند و اینکه آیا ترامپ از سنت خاصی در سیاست آمریکا پیروی خواهد کرد؟ بحث اینجا درمورد استراتژی کلان ترامپ است که مبتنی بر تاثیر وضعیت ملی بر جهت‌گیری کلی ایالات متحده درمورد امور بین‌الملل است و رویکرد «اول آمریکا» که هدف آن مقابله با تهدیدات بزرگ علیه منافع ملی خود از جمله اتحادهای ایالات متحده، معاملات تجاری ناعادلانه (مانند چین)، مهاجرت غیرقانونی و تروریسم است. رویکرد جدید سیاست خارجی ترامپ را می‌توان در سه نکته اصلی خلاصه کرد:

اول: پیشینه سیاسی و ایدئولوژیک رئیس جمهور و تیم مدیریتی وی و جهت‌گیری کلی در زمینه مدیریت امور خارجی ایالات متحده.

دوم: ماهیت جهت‌گیری کلی سیاست ایالات متحده تولید شده توسط تصمیم‌گیرندگان و تاثیر تحولات بین‌المللی در حال ظهور و فوری بر آن.

سوم: توانایی رئیس جمهور در هماهنگی و تعادل بین نکات اول و دوم، رویدادهای نوظهور جهانی و برخورد با توصیه‌های صادرشده توسط تصمیم‌گیرندگان در ایالات متحده (اطلاعات مرکزی، شورای امنیت ملی، وزارت دفاع، وزارت امور خارجه، کنگره، مراکز تحقیقاتی، اداره تحقیقات فدرال...).

برخورد با اروپا و ناتو

در یکی از جلسات بحث و گفت‌وگو در ژانویه، تیری برتون، کمیسر اتحادیه اروپا برخی از اتفاقات رخ داده در نشست سال ۲۰۲۰ بین ترامپ و اورسولا فون درلاین، رئیس کمیسیون اروپا را نقل کرد. ترامپ به فون درلاین گفت: «شما باید درک کنید که اگر اروپا مورد حمله قرار گیرد، ما هرگز برای کمک و حمایت از شما نخواهیم آمد. به هر حال، ناتو مرده است و ما از ناتو خارج می‌شویم.» برتون به خاطر می‌آورد: «او رئیس جمهور ایالات متحده بود و ممکن است برگردد.» ترامپ در یک گردهمایی انتخاباتی در کارولینای جنوبی در ماه فوریه گفت به روسیه اجازه می‌دهد با کشورهای ناتو که به اندازه کافی خرج نمی‌کنند، «هر کاری می‌خواهد بکند.»

خاورمیانه

ترامپ در بیانیه‌ای در واشنگتن پست در سال ۲۰۱۸ گفت: «اگر قصد داریم برخی نیروها را در این نقطه از جهان [خاورمیانه] نگه داریم، دلیل آن اسرائیل است و درمورد نفت، ما بیش از هر زمان دیگری نفت تولید می‌کنیم.» با تغییر کنونی که از زمان آغاز نبرد طوفان الاقصی و جنگ اسرائیل علیه غزه و مداخله جبهه‌های پشتیبانی با حمایت نظامی از مقاومت در غزه در منطقه رخ داده است و ورود یمن به رویارویی و بسته شدن جزئی دریای سرخ به روی کشتی‌های اسرائیلی و آمریکایی، به نظر می‌رسد ایالات متحده با یک رویارویی جدی و عملیاتی مواجه است و باید برای ارائه راه‌حل‌های رادیکال آماده باشد. براساس گزارش قبلی وزارت خارجه اسرائیل، ترامپ خاورمیانه را سرمایه‌گذاری عاقلانه‌ای نمی‌داند و احتمالا تلاش کند دخالت آمریکا در درگیری را محدود کند. بنابراین، تعهد ترامپ به اسرائیل تنها براساس اصول سیاست خارجی آمریکا خواهد بود. اصلی که آمریکا به امنیت اسرائیل متعهد است و اسرائیل خط قرمز است. ترامپ مطابق با ماهیت تیم سیاسی خود، شخصیت‌های یهودی مانند دیوید فریدمن، کوشنر و جیسون گرینبلات را انتخاب کرد. در چهارچوب معامله قرنی که ترامپ به آن اهمیت زیادی داد، آشکار می‌شود که با توجه به سه عامل امنیت اسرائیل، ثبات قیمت نفت و مقابله با محور مقاومت، مشکلی برای گره‌گشایی از درگیری آمریکا با خاورمیانه وجود دارد؛ علاوه بر یک عامل نیمه‌اصلی، که مقابله با حرکت چین به سمت خاورمیانه است.

ترامپ جهان را بازاری تجاری می‌داند که از طریق آن هر طرفی می‌تواند با مفهوم معامله چانه بزند و این مبنای مفهوم وی برای حل درگیری در خاورمیانه و به‌ویژه فلسطین است.

پولیتیکو در آخرین شماره خود مقاله‌ای منتشر کرد با عنوان «شرط‌بندی نتانیاهو روی ترامپ می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد» که در آن اعلام کرد برخی از کارشناسان اسرائیلی خاطرنشان کردند که زبان مورد استفاده در سخنرانی جدید ترامپ با آنچه او در برنامه سال ۲۰۱۶ وعده داده بود متفاوت است و شاید رئیس جمهور ترامپ دوم بیش از آنچه که نتانیاهو بداند مشتاق خاموش کردن آتش در خاورمیانه است. یک کارشناس امنیت ملی که با مبارزات انتخاباتی ترامپ آشناست، گفت: «موضوعات اسرائیل هنوز یک جعبه سیاه است و نسبت به سایر بخش‌های سیاست او مبهم‌تر است.» کارشناس افزود: «اما می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که ترامپ از نتانیاهو انتقاد می‌کرد و به وضوح از او راضی نیست؛ و باز هم ترامپ تمایل به معامله دارد. اگر او نسبت به نتانیاهو بی‌تفاوت‌تر باشد و کمتر تمایلی به انجام کارهایی مانند الحاق کرانه باختری یا غزه داشته باشد، تعجب نمی‌کنم.»

از ۷ اکتبر، اینکه ترامپ در صورت پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری چه کاری می‌خواهد انجام دهد، مشخص نیست. او در دوره اول خود از رژیم صهیونیستی حمایت زیادی کرد و تلاش‌های دولت خود را بر اجرای توافق‌های عادی‌سازی با کشورهای عربی متمرکز کرد و سعی کرد هر کسی را که می‌تواند در توافقنامه ابراهیم بگنجاند. او این توافقنامه‌ها را از مهم‌ترین دستاوردهای خود می‌داند و معتقد است کمک به اسرائیل برای ادغام در منطقه و تامین امنیت آن به آمریکا این توانایی را می‌دهد که از منطقه فاصله بگیرد.

اگر ترامپ برای دور دوم به کاخ سفید بازگردد، به احتمال زیاد همان مسیری را که قبلا در پیش گرفته بود، طی خواهد کرد، در حالی که از تجربیاتی که داشت بهره می‌برد. اما اگر تصمیم به توقف جنگ غزه بگیرد، ممکن است این امر باعث تقویت موضوع عادی‌سازی و گسترش روابط اسرائیل و اعراب شود که فضای بیشتری را برای تمرکز خود بر ایران و فعال کردن مجدد سیاست فشار حداکثری بر آن فراهم می‌کند.

در حال حاضر، ترامپ می‌خواهد از دوره اردک لنگ بایدن بهره ببرد و سیاست دموکرات‌ها که بر سیاست ایالات متحده در سطح جهانی، به‌ویژه در اروپای شرقی و آسیای غربی تاثیر می‌گذارد، هر چه بیشتر شکست بخورد، زیرا همان‌طور که می‌گوید اگر در کاخ سفید بود از جنگ در اوکراین جلوگیری می‌کرد، از حمله حماس در ۷ اکتبر جلوگیری می‌کرد.

اگر ترامپ بتواند معامله قرن و توافق ابراهیم را احیا کند و کشورهای عربی به رهبری عربستان سعودی به توافقات عادی‌سازی روابط ادامه دهند و در ازای توقف درگیری برای مدت نامحدود به گروه‌های محور مقاومت وعده‌های اغواکننده اقتصادی بزرگی ارائه دهد، سپس ممکن است به سمت نوع جدیدی از سازگاری در خاورمیانه حرکت کند. این سازگاری به شکلی خواهد بود که همه طرف‌های درگیر را در بر می‌گیرد. به عنوان مثال، او جنگ اسرائیل علیه غزه را با ادامه معامله مبادله و بازسازی متوقف می‌کند، در ازای آمادگی عربستان سعودی برای عادی‌سازی روابط و بازنگری توافق عربستان و چین و تامین تسلیحات بی‌سابقه به عربستان سعودی بدون محدودیت‌های قبلی ناشی از روابط با اسرائیل و تلاش برای پیگیری برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز که عربستان را راضی کند. قراردادهای تسلیحاتی و برخورداری از برنامه انرژی هسته‌ای حس برتری منطقه‌ای این کشور را بر ایران و ترکیه باز می‌گرداند، علاوه بر آن موقعیت این کشور را بار دیگر در شورای همکاری کشورهای عربی پیرامون خلیج فارس تقویت می‌کند. در این صورت، اهداف دولت جدید ترامپ دوگانه خواهد بود؛ «نخست دستیابی به راه‌حلی پایدار برای پایان درگیری در فلسطین و دوم احیای روند عادی‌سازی و توافق آبراهام.»

سپس فلسطینی‌ها با تبدیل کرانه باختری و غزه به مراکز مالی و تجاری منطقه‌ای، وسوسه «الگوی دبی» می‌شوند. برای دستیابی به هدف اول، در راستای چشم‌انداز ۲۰۲۰ دولت ترامپ «طرح صلح ترامپ» یک کشور غیرنظامی فلسطینی در کرانه باختری و غزه با اختیارات حاکمیتی محدود ایجاد خواهد شد که تامین امنیت برای هر دو کشور تنها در دست اسرائیل است؛ و سپس شهرک‌های کرانه باختری و دره رود اردن به اسرائیل الحاق می‌شود و ده‌ها میلیارد در اقتصاد فلسطین سرمایه‌گذاری می‌شود. در مورد ایران که ترامپ آن را «مغز متفکر» همه وقایع رخ داده در خاورمیانه در نتیجه حمایت از نیروهای مقاومت و موسس عملی محور مقاومت می‌داند، سیاست «فشار حداکثری» باز خواهد گشت؛ از طریق تهدید نظامی، سرکوب و خفه کردن اقتصادی آن و تلاش برای فعال کردن فعالیت‌های خصمانه در داخل از طریق رسانه‌ها و کارهای اطلاعاتی متمرکز. علاوه بر استفاده از شرکت‌های اینترنتی ماهواره‌ای مانند «استارلینک» برای برقراری ارتباط مخالفان و جاسوسان و افزایش سرعت هرج و مرج داخلی و انتشار تصاویر و کلیپ‌های ویدئویی در رسانه‌های دشمن.

فروش تسلیحات

در حالی که ایالات متحده به سمت خروج تدریجی از خاورمیانه پیش می‌رود، حفظ نظم منطقه‌ای موجود و تقویت نظام‌های متحد خود به نفع این کشور است که باعث می‌شود صادرات تسلیحات خود را به آنها افزایش دهد و درنتیجه قدرت نظامی این کشورها را تقویت کند و به امنیت منطقه‌ای متعهدتر شود و شرکت‌های تسلیحاتی از قراردادهای جدید سود ببرند و رقابت با چین و روسیه که ترامپ آنها را رقبای اصلی می‌داند، تقویت شود. در همین زمینه، ترامپ در یکی از سخنرانی‌های خود اعلام کرد اگر قراردادهای تسلیحاتی با عربستان را لغو کنیم، روسیه و چین بزرگ‌ترین ذی‌نفعان خواهند بود و افزایش فروش تسلیحات به کشورهایی مانند عربستان سعودی، فرصت‌های شغلی بیشتر برای آمریکایی‌ها ایجاد می‌کند و تولید ناخالص داخلی را افزایش می‌دهد. این نکته کلیدی است که ترامپ از آن برای اینکه سیاست خارجی در خدمت سیاست داخلی قرار گیرد، استفاده خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

شخصیت، پیشینه سیاسی و تجربه ترامپ در دوره قبلی نشان می‌دهد رفتار او در مقایسه با روسای جمهور قبلی غیرمنتظره است، او سعی دارد طوری رفتار کند که گویی عصای جادویی در دست داشته و برای همه مشکلات پیش روی آمریکا راه‌حل‌هایی دارد. ترامپ طرحی را برای خروج از افغانستان طراحی کرده است، درباره خروج از شرق فرات و سوریه صحبت کرده، تهدید به «خروج» از ناتو کرده است، مدام درمورد متحدان آمریکا که باید مسئولیت دفاع از خود را برعهده بگیرند و عواقب مالی را تحمل کنند، صحبت می‌کند. ترامپ همچنین به اشتباهات بایدن و جمهوریخواهان در برخورد با جهان و آمریکا حمله می‌کند و علی‌رغم تمام طرح‌ها و برنامه‌های ادعایی وی، آنچه ایالات متحده با آن مواجه است به نحوه فرموله کردن راه‌حل‌های ترامپ مربوط نمی‌شود. همه سناریوهای ترامپ مانند قوهای سیاه خواهد بود که هیچ‌کسی نمی‌تواند تاثیرات آنها را درک کند یا مسیرهایی که پس از تصمیمات او به وجود می‌آید، به خصوص که او بر بهره‌برداری از سیاست خارجی برای خدمت به سیاست‌های داخلی خود تمرکز می‌کند.

ترامپ در اکثر سخنرانی‌های انتخاباتی خود بر اظهارات مردمی و پوپولیستی و توانایی خود در تاثیرگذاری بر افکار عمومی تکیه می‌کند، اما به جزئیات نمی‌پردازد و سخنانش کلی و مبهم است و جزئی نیست. اما در مواردی که او معتقد است امکان دارد به جذب آرای بیشتری کمک کند، گفتارش تغییر می‌کند، مانند بیانیه او در آخرین سخنرانی خود در میلواکی که گفت: «من به تمام بحران‌های بین‌المللی که دولت فعلی ایجاد کرده است، از جمله جنگ وحشتناک بین روسیه و اوکراین که اگر من رئیس جمهور بودم هرگز رخ نمی‌داد و جنگ ناشی از حمله به اسرائیل که اگر من رئیس جمهور بودم هرگز اتفاق نمی‌افتاد، پایان خواهم داد. به شما و کل جهان می‌گویم ما می‌خواهیم گروگان‌هایمان برگردند و بهتر است قبل از اینکه من رئیس جمهور شوم، آنها برگردند وگرنه بهای سنگینی خواهید پرداخت.»

اگر سیاست ترامپ که در این سخنرانی بیان شده جدی باشد، توقف این جنگ از طریق فشار آمریکا بر متحدانش چه در اوکراین و چه در رژیم صهیونیستی خواهد بود. این بدان معناست که آمریکا در سطح جهانی امتیازات بزرگ می‌دهد و متحدان را مجبور به عقب‌نشینی از اهداف خود می‌کند. سیاست جلوگیری از رسیدن تسلیحات به آنها در برنامه فشار علیه آنها خواهد بود، حتی شاید این سیاست در بالای لیست باشد. این امر با سیاست متوقف کردن درگیری موجود، عدم گسترش آن و جست‌وجوی راه‌حل‌های میان‌مدت و درعین‌حال باز نگه داشتن گزینه نظامی از طریق ابهام و تهدید به‌طور کلی سازگار خواهد بود. بین برنامه‌های ترامپ و اولویت‌های سیاست آمریکا، درهم‌تنیدگی زیادی در رویدادها وجود دارد. ایالات متحده دیگر نمی‌تواند در هیچ منطقه درگیری، استقرار نظامی جزئی داشته باشد و تنها دو گزینه دارد؛ «حضور گسترده یا عقب‌نشینی کامل». به عنوان مثال کاهش حضور نیروها در افغانستان منجر به نقص نظامی بزرگ، علاوه بر فرسایش قدرت‌های مادی و انسانی بدون هیچ سودی شده است. آنچه امروز ایالات متحده به‌ویژه در غرب آسیا با آن مواجه است، همان معضل افغانستان است. در دریای سرخ و رویارویی با یمن، نیرویی که در آنجا حضور داشت نتوانست تغییری ایجاد کند. پایگاه‌های آمریکایی در عراق و شرق سوریه بدون اینکه توانایی ایجاد تغییری داشته باشند، زیر آتش نیروهای مقاومت عراق قرار گرفته‌اند و در معرض خطر فرسایش قرار دارند. بزرگ‌ترین عاملی که با آن مواجه است، موضوع ارتباط آن با تامین امنیت رژیم صهیونیستی است. آیا مسئولیت دفاع کامل با حضور مستقیم و گسترده و انجام عملیات نظامی با نتایج نامشخص را در مقابل محور مقاومت که برای چنین جنگی آماده شده و برای رویارویی با چنین اتفاقی خود را آماده کرده است برعهده خواهد داشت؟

اگر ترامپ به کاخ سفید بازگردد و اگر سه نکته‌ای که در مقدمه به آن اشاره کردیم تلاقی نکنند، ممکن است نتواند همه آنچه را که در نظر گرفته است، اجرا کند. جنگ در اوکراین، رقابت با چین، نحوه برخورد با ناتو و اوکراین، حفظ نظم بین‌المللی موجود، وضعیت خاورمیانه و تحولات جنگ، تصمیم آمریکا بین هژمونی خارجی یا حضور مستقیم، امنیت انرژی، امنیت تجارت و تقویت روابط با متحدان و شرکا در سراسر جهان همه اولویت‌های فوری و سوالات باز هستند که ترامپ باید به آنها پاسخ دهد تا این گزینه‌ها به قوی سیاه تبدیل نشوند و ایالات متحده را که ترامپ می‌خواهد عظمت را به آن بازگرداند در جای دیگری قرار دهد.

لزوم نگاه اجتماعی به مساله مهاجران

ادامه از صفحه ۱

البته مسئولان امر در این زمینه عموما به اخراج اتباع «غیرمجاز» تاکید دارند، در حالی که مساله مجاز و غیرمجاز با فرآیندی کاملا غیرمعقول و ناکارآمد صورت گرفته است. در آخرین سرشماری صورت گرفته توسط وزارت کشور که توسط برخی دفاتر انجام شد، اتباع امکان دریافت برگه مربوطه را به صورت چندباره داشتند. یعنی یک نفر می‌توانست به دفاتر مختلف برود و اعلام کند که مدرک هویتی لازم را ندارد و اسامی مختلفی را با پرداخت اندک مبلغی دریافت کند. حال اینکه سرشماری مذکور باید با استفاده از اثرانگشت صورت می‌گرفت تا هر اسم اعلامی از طرف تبعه، به اثرانگشت وی الصاق شود و امکان شناسایی وی نه براساس اظهارات که براساس یک ویژگی غیرقابل تغییر باشد. همین موضوع باعث شده تا مساله مجاز و غیرمجاز در وضعیت کنونی برای بخش بزرگی از جمعیت بی‌معنی باشد. پس مشخص است که عبارت مجاز و غیرمجاز در وضعیت کنونی چندان معقول و منطقی نیست. باید داده‌های جدیدی در این زمینه به دست آید که البته کار بسیار دشواری است و پیچیدگی زیادی دارد. اما پایه‌گذاری آن براساس اثرانگشت می‌تواند بخش بزرگی از مسیر به‌ویژه برای اخراج اتباع غیرمجاز را طی کند.

نکته دیگر اجتماعی، دقت در نوع تصویرسازی و مسأله‌پروری موضوع هم برای شهروندان ایرانی و هم برای اتباع است. نوعی از نگاه که در یک سال گذشته در شبکه اجتماعی و به‌ویژه از طرف چند شخص معروف به اجرای پروژه‌های توییتری پیگیری شده است، حتما مساله را تعمیق داده و مشکلات نظام حکمرانی برای حل آن را بیشتر می‌کند. نگاهی که به جامعه ایرانی، تنفر عمیق را تزریق می‌کند و با اخبار راست و دروغ سعی دارد، موضوع را از حالت واقعی خود خارج کند. در طرف دیگر نیز حسی بسیار منفی را به اتباع می‌دهد و آنها را بدون توجه به ویژگی‌های شان، یکسره طرد می‌کند. مشکل اصلی این دوگانه تنفر و طرد، جلوگیری از تدبیر امور توسط نظام حکمرانی و تبدیل آن به یک مساله اجتماعی است که کنش و واکنش‌های اجتماعی را خارج از برنامه‌ریزی ساختار رسمی موجب می‌شود. جایی که برخی نزاع‌ها، درگیری‌ها و مشکلات عمیق‌تر امنیتی بروز کرده یا حداقل زمینه‌سازی می‌شود.

در اینجا باید به برخی اظهارات احتمالا غیرواقع‌بینانه هم توجه داشت. برای مثال «امکان اخراج دو میلیون اتباع در شش ماه» احتمالا در توان بخش‌های مربوطه نیست و حتی اگر باشد، با واقعیت اجتماعی درهم‌تنیده جامعه اتباع، همخوانی ندارد. لذا بیان چنین جملاتی احتمالا منجر به افزایش همان حس منفی دوطرفه خواهد شد. لذا باید با نگاهی معقول‌تر هدف‌گذاری کرد و حتی بعد از هدف‌گذاری باید نسبت به سیاست اعلامی و اعمالی، تفکیک لازم را داشت.

علاوه بر این نکات، باید فهم کرد که جمعیت اتباع عموما مبتنی بر بزرگان یا یک شبکه قوی ناشناخته یا کمتر شناخته شده است. شناخت این عناصر مهم و موج‌ساز برای نوع برخورد و بازخورد با این جامعه بسیار حیاتی و مهم است. برای مثال این قطعی است که چند شبکه بسیار قوی و دارای ابزارهای مختلف، در ایران وجود دارند که جایابی اتباع جدید در ایران را از داخل خاک افغانستان انجام داده و برای مشاغل مختلف، درخواست‌کنندگان جدیدی را انتقال می‌دهند. شبکه‌ای که دارای ابزار لازم برای انتقال فیزیکی افراد تا هر شهری از ایران است. لذا شناخت و برخورد لازم و با تدبیر به این شبکه‌ها باید اولویت نظام حکمرانی باشد و الا به هر میزان که اخراج صورت گیرد، جایگزین هم وجود خواهد داشت. همچنین گفت‌وگو با برخی متنفذان و سران این جمعیت‌ها، برای استفاده در مواقع ضروری یا جلوگیری از اضافه شدن جمعیت بسیار مهم است؛ چراکه تجربه نشان داده اتباع جدید قبل از هرجا در منازل خویشاوندان خود رفته و آنجا ساکن می‌شوند.

نکته دیگر اجتماعی که باید به آن توجه داشت، نگاه ظرفیت‌محور به بخشی از این جمعیت است. درست است که بخش بزرگی از آن باید از کشور خارج شوند اما از همین مرحله باید به فکر موارد «مجاز» هم باشیم. امری که عموما مورد غفلت مسئولان امر است. تجربه کشورهای پیشرفته این است که اتباع خارجی فقط در مواردی باید در کشور بمانند که بتوانند خلأیی را پر کنند. خلأیی که اتباع آن کشور امکان پر کردنش را ندارند. برای مثال میزان نرخ بیکاری در قطر کمتر از سه درصد است و فقط در زمانی به افراد خارجی اقامت چندساله می‌دهد که فرد مشخص کند دقیقا قرار است چه جایگاه شغلی را پرکند و معلوم باشد که آن نقطه توسط قطری‌ها پر نخواهد شد. در امارات هم این فرآیند وجود دارد با این تفاوت که امارات به افراد دارای تخصص به‌ویژه در عرصه فناوری‌های پیشرفته، ویزای طلایی و امتیازات خاص می‌دهد. کانادا نیز دقیقا عدد افرادی را که برای هر شغل و حتی میزان تخصص‌شان لازم دارد، در آغاز هر سال اعلام می‌کند. یعنی به‌طور دقیق می‌داند که برای شغل الف، با میزان تخصص سطح یک، چند نفر را نیاز دارد و به همان اندازه ویزا صادر می‌کند. این موارد جزئی و دقیق در وضعیت کنونی نظام حکمرانی ما امکان‌پذیر نیست اما حداقل آن است که شاخص‌هایی برای نخبگان افغانستانی وجود داشته باشد تا بتوانند به صورت راحت‌تری ویزای یک تا پنج ساله دریافت کنند. این قاعده باید به مرور برای دیگر اقشار اتباع هم اجرایی شود تا نظام حکمرانی به دقت بداند که هر تبعه افغانستانی کجا زندگی می‌کند، چه کاری را انجام می‌دهد و به چه میزان از یارانه‌های ایران استفاده می‌کند. این فرآیند حتما بیش از پنج سال طول خواهد کشید. درباره موضوعات اجتماعی و نوع مواجهه با جامعه افغانستانی، پژوهش‌های متعددی صورت گرفته که باید یک به یک مورد توجه مسئولان امر قرار گیرد. در اینجا نیز صرفا چند نکته کوتاه و ابتدایی مورد اشاره گذرا قرار گرفت. در آینده باید بیشتر در این باره گفت‌وگو کنیم اما مهم است اصل را بر این بگذاریم که باید از هرگونه هیجان‌زدگی به شدت پرهیز کنیم.

ریشه مساله مهاجران کجاست؟

ادامه از صفحه ۱

الف) اقدامات فوری و کوتاه‌مدت

در حال حاضر بحث‌ها بر سر حضور مهاجران در ایران و پیامدهای آن به قدری گسترده و در بین عموم مردم رواج و اهمیت یافته است که نیاز به یک واکنش سریع و با اثرات مشهود و فوری کاملا احساس می‌شود. چنین واکنش سریعی می‌تواند جامعه را از زیر فشار روانی موجود خارج کرده و ماهیت موضوع را نیز به سوی تفکرات منطقی‌تر، تخصصی‌تر و توأم با برنامه‌ریزی‌های بلندمدت سوق دهد. اما این اقدامات فوری و کوتاه‌مدت را می‌توان در دو حوزه متمرکز ساخت.

۱- تمرکز بر مسأله مهاجران غیرقانونی

شکی نیست که بخش اعظمی از مشکلات و دردسرها در حوزه مهاجران، متوجه افرادی است که به شکل غیرقانونی در ایران اقامت دارند. عدم قابلیت پیگیری جرایم فردی و اجتماعی این افراد، فقدان آمار و اطلاعات در مورد مراکز و اماکن حضور و تجمع این اتباع و پیامدهای سیاسی-امنیتی آن، تنها بخشی از این مشکلات به شمار می‌آید. بنابراین فرآیند تقابل با اتباع غیرقانونی ضرورتی انکارناپذیر است، کما اینکه در تمامی کشورها چنین اقدامی انجام می‌گیرد و جای هیچ‌گونه گله و شکایتی هم وجود ندارد. اما در این میان نکته و در واقع ملاحظه‌ای ظریف را نیز باید مورد توجه قرار داد؛ این مهم که باید میان مهاجری که به شکلی کاملا غیرقانونی در ایران حضور دارد (بدون داشتن مدارک ورود و یا اجازه اقامت در ایران) و مهاجری که زمان اقامتش در این کشور به پایان رسیده است، تمیز قائل شویم. در این راستا باید گفت که پس از سقوط نظام طالبان در افغانستان، دولت رویکردی را در قبال پذیرش مهاجران در پیش گرفت که مبنا و هدف دقیق آن روشن نبود. از یک سو مشخص بود که جمهوری اسلامی ایران با طالبان و نظام سیاسی آنها مشکل چندانی ندارد و از سوی دیگر پذیرای سیلی از مهاجران شد که تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها به شکلی کاملا قانونی و با اخذ روادید وارد کشور شدند. این روادید با علم به اینکه این افراد قصد اقامت‌های طولانی مدت در ایران را دارند، صادر شد و شاهد مدعا اینکه حتی پس از پایان مدت اقامت قانونی آنان، طرح‌های جدیدی همچون برگه‌های سرشماری و یا طرح اقامت ۱۰۰ میلیون تومانی به مرحله اجرا درآمد تا تداوم حضور آنها همچنان جنبه قانونی داشته باشد. اکنون که مساله مهاجران شکل حاد و بحرانی به خود گرفته است، درست نیست که شرایط این دسته از مهاجران با گروه اول یکسان در نظر گرفته شده و تصمیماتی ناگهانی و فوری مانند ابطال به یکباره مدارک اقامتی، آن هم بدون تعیین هرگونه ضرب‌الاجل را برای آنان شاهد باشیم. اغلب این گروه از مهاجران بر مبنای برنامه‌های اولیه و اعطای مجوز اقامتی با مدت زمانی نامعلوم، اقدام به تهیه مسکن و یا اشتغال به کار کرده‌اند. تصمیمات ناگهانی در مورد این افراد مشکلات حقوقی و اجتماعی زیادی را به وجود خواهد آورد و حتی ممکن است برنامه‌های اخراج مهاجران غیرقانونی را با ناکامی مواجه کند.

۲- کنترل و تغییر روند اطلاع‌رسانی در مورد تبعات حضور مهاجران در ایران

انتشار آمارها و اطلاعات گسترده، متنوع و بعضا بدون هرگونه دقت و راستی‌آزمایی، بدون شک یکی از دلایل مهمی است که باعث شده در حال حاضر مساله حضور مهاجران و پیامدهای آن، بیش از قبل مورد توجه افکار عمومی قرار گرفته و حساسیت‌های فوق‌العاده‌ای را رقم بزند. به نظر می‌رسد نظارت و اطلاع‌رسانی دقیق‌تر دولت نسبت به انتشار برخی اطلاعات کم دقت و یا نادرست می‌تواند در کنترل التهابات و مهار افکار عمومی بسیار تاثیرگذار باشد. به عنوان مثال مقابله با کسانی که هر روز اخباری اغلب «نادرست» و بدون پایه و اساس در مورد مهاجران منتشر می‌کنند و زمینه‌ساز جو شدیدی از مهاجرستیزی می‌شوند، می‌تواند بخشی از این اقدامات فوری تلقی شود. یا در مورد دیگر می‌توان از انتشار اطلاعاتی با دقت ناکافی در رسانه ملی و در برنامه‌هایی همچون «پیامدهای اجتماعی حضور اتباع بیگانه در کشور» (شبکه ۵ سیما) جلوگیری کرد؛ برنامه‌ای که در آن ادعای ۲۱ میلیارد دلار یارانه پنهان به اتباع خارجی مطرح شد. این در حالی است که جزئیات آن حتی برای مجری برنامه هم تعجب‌آور بود. در کنار همه اینها و در راستای کم کردن فشارهای روانی می‌توان به آمارها و اطلاعاتی استناد کرد که بر برخی جنبه‌های مثبت حضور قانونی مهاجران تاکید دارد؛ مثلا اینکه در ازای خروج دستمزد مهاجران از کشور، ما شاهد ارسال کمک به مهاجران از جانب بستگان آنها در خارج از کشوریم که خود به نوعی ارزآوری برای کشور تلقی می‌شود. یا اینکه مهاجران قانونی در کشور سالانه مبالغی را به عنوان حق اشتغال و یا برخی هزینه‌های جانبی دیگر پرداخت می‌کنند؛ موضوعی که تا کنون بسیار کم در مورد آن اطلاع‌رسانی شده است. تاکید بر چنین موضوعاتی می‌تواند در فرونشاندن التهابات کنونی کمک کرده و راه را برای پیگیری راه‌حل‌های بلندمدت هموارتر کند.

ب) برنامه‌های بلندمدت

اجرای برنامه‌های مقطعی، کوتاه‌مدت و بدون پیش‌بینی برای آینده در قبال مهاجران، به آفتی بزرگ برای دولت، مردم و حتی مهاجران تبدیل شده و روح و روان همه جوانب درگیر را خسته و فرسوده کرده است. اینکه دولت در مقطعی شرایط ورود اتباع به کشور را سخت‌تر کرده و برای صدور ویزا وثیقه‌های سنگین تعیین می‌کند و در مقطعی دیگر بدون هرگونه قید و بند و ملاحظه‌ای تعداد کثیری روادید و یا اجازه اقامت صادر می‌کند، نشان از بی‌برنامگی‌ها در سطح کلان و برای درازمدت دارد. علاوه بر این سال‌هاست که شاهد تداخل وظایف و تصمیم‌گیری‌های متفاوت نهادها و ادارات مختلف در حوزه مهاجرانیم. دقیقا چهار سال پیش در چنین روزهایی دولت دوازدهم تلاش کرد تا با ارائه لایحه «تشکیل سازمان اتباع خارجی» به این اوضاع سر و سامانی بدهد. اما این لایحه بدون هیچ سرانجامی جای خود را به لایحه دیگری با نام «تشکیل سازمان ملی مهاجرت» سپرد که از سوی دولت سیزدهم مطرح شد.

عمر دولت سیزدهم و مجلس یازدهم هم کفاف اجرای این لایحه را نداد و اوضاع همچنان نابسامان باقی ماند. مهم‌ترین پیامد این موضوع تصمیم‌گیری‌های موقت و جزیره‌ای در اداره‌ها، تغییر چندباره قوانین است که مصادیق آن را می‌توان در تغییر قوانین مرتبط با فرزندان مهاجران و مادران ایرانی، مشکلات هر ساله در هنگام ثبت‌نام اتباع در مدارس، مسدود شدن حساب‌های بانکی و یا سیم‌کارت‌های تلفن هر چند وقت یک بار و مواردی دیگر از این دست مشاهده کرد. بدون شک این چالش‌ها علاوه بر مهاجران، نهادهای درگیر در این حوزه‌ها را نیز کلافه و سردرگم کرده است. در این زمان که توجهات یک بار دیگر به سوی مسائل مهاجران جلب شده، فرصت مناسبی فراهم شده تا یک بار دیگر رویکردها و سیاست‌های چند دهه‌ای جمهوری اسلامی در قبال مهاجران واکاوی شده و نقاط ضعف و قوت آن مورد شناسایی قرار گیرد؛ البته همان‌طور که در ابتدا اشاره شد مشروط بر آنکه ابتدا در جهت کنترل فضای ملتهب فعلی گام‌هایی برداشته شود و در وهله بعد و پس از بازگشت آرامش نسبی، یک بار دیگر این موضوع به دست فراموشی سپرده نشود و مورد غفلت قرار نگیرد.